

هزینه دولت ارتزاق می‌کردند، ناراضی شدند. این هم باز از مصادیقی بود که می‌توانست بودونبود و ادامه حیات اقتصاد ایران را متأثر کند. کافی بود دوسه سال دیگر همان چرخه را تکرار کنیم؛ حتماً به جایی می‌رسیدیم که شکاف درآمد و هزینه در اقتصاد ایران آن‌قدر بزرگ می‌شد که هیچ بعید نبود به کسری بودجه‌هایی دچار شویم که به ابرتورم تبدیل شود. می‌خواهم عرض کنم ما تا امروز که با شما صحبت می‌کنم، هم دست‌اندرکار کشیدن ترمزهای این مشکلاتی بودیم که داشت ما را به سمت دره فنا می‌برد، هم داریم اقداماتی را به‌نحو ایجابی انجام می‌دهیم که نظام منافع قدیم را، که اجازه نمی‌داد اقتصاد ایران اساساً مقاوم و پایدار شود، تغییر دهیم. شاید این کارها مجالی

در مواردی، از اساس بین دولت و ملت تعارض منافع به وجود آورده بود. نه‌تنها تعارض منافع به وجود آورده بود، بلکه خود آن اقتصاد سیاسی داشت این نظم را به‌سمتی می‌برد که مضمحل شود؛ چون ذاتاً به‌سمت ناپایداری‌ها می‌رفت. در اقتصاد منظور از ناپایداری ناترازی است و هر ناترازی روزی به ناپایداری منجر می‌شود. آن اقتصاد سیاسی داشت در چرخه‌ای از مضمحل کردن کل نظم اقتصادی ایران جلو می‌رفت.

تضمین باید به وجود بیاید؟ حتماً به وجود نمی‌آید. من از کفایتش دفاع نمی‌کنم، اما بر لزومش باور دارم. صرف تغییر آن کارگزاران که دست‌اندرکار هستند موجب تغییر مسیرها نمی‌شود، مگر اینکه کارگزاران جدید درمورد نوع نسبت اقتصاد و دولت با مردم و منافع عمومی مردم، نگرش جدیدی داشته باشند و بتوانند نشان بدهند که این نگرش در بلندمدت به منفعت عامه مردم نزدیک‌تر است.

■ گویا شرط بازگشت به جمهوری اقتصادی یا دلالت مفهوم جمهوریت برای اقتصاد ایران این شده بود که دولت، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری اقتصاد کشور را به‌دست افرادی بیرون از آن شبکه

■ پس گزیری از جایگزینی این افراد هم نبود تا از این راه بشود اقتصاد سیاسی دیگری برای اقتصاد ایران در پیش گرفت و منافع اقتصادی جمهور مردم، نقطه قانونی اهداف اقتصادی کشور شود.



نفت به‌عنوان موتور مولد کسب درآمدهای دولت، در سال ۱۳۹۹ به یکی از پایین‌ترین سطوح خودش رسیده بود؛ اما همزمان بُعد رفاه‌گرایانه اقتصاد داشت کار خودش را می‌کرد، انگار نه‌انگار که قرار بود این نفت سوخت دولت‌رفاه را تأمین بکند. در دهه نود، دیگر سوختی وجود نداشت؛ اما دولت گرفتار چرخه‌های سیاسی شده بود که دنبال کسب محبوبیت از دل بودجه بود

هم برای دست‌اندرکارانی فراهم کند، که پس از بازگشت به وضع ثبات اقتصادی، از مسیر پیش رو و سیاست‌های بلندمدت صحبت کنند و از الگوی دولت‌رفاه جانشین دولت‌رفاه نفتی سخن بگویند.

صورت‌بندی شما از دلالت جمهوریت به‌عنوان دال مرکزی دولت سیزدهم در اقتصاد ایران این‌گونه است که می‌گویید بدنه‌ای از جمهور مردم در نسبتی که با سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی اقتصادی ایران پیدا می‌کردند، با بحرانی به نام بحران نمایندگی روبه‌رو بودند؛ یعنی گمان می‌کردند در برنامه‌ریزی اقتصادی ایران افرادی نیستند که منافع اقتصادی آن‌ها را نمایندگی کنند. این بحران به‌دلیل شبکه ارتباطی ویژه‌ای پیدا می‌شد که در اقتصاد ایران شکل گرفته بود. این شبکه ارتباطی، اقتصاد سیاسی هم‌گن با خودش را رقم زده بود و اولین عارضه‌اش این بود که

ارتباطی شکل گرفته و پابرجا بسپارد تا امکانی برای پیگیری منافع عمومی باز شود؟

بله، و از این راه، ساختارها و سیاست‌هایی را در پیش بگیریم که آرام‌آرام حرکت در مسیری را که به‌سمت پرتگاه می‌رفت، به‌سمت حفظ و ثبات اقتصادی پیش ببریم؛ این دوتاست: یکی کارگزاران و افراد خاص و دیگری سیاست‌ها.

در تفسیری که شما پیش از این ارائه کردید، گفتید سیاست‌های اقتصادی رایج نمی‌توانست مفهومی مثل خیر عمومی را در اقتصاد ایران نمایندگی کند؛ چون سیاست‌گذارانش در شبکه محدودی قرار گرفته بودند و اقتصاد سیاسی ویژه‌ای را دنبال می‌کردند. حالا ممکن است خواننده بپرسد چه تضمینی است که این افراد جدید منافع عموم مردم را نمایندگی کنند؟ یعنی به‌صرف جابه‌جایی افراد، چرا این

بله، گزیری نبود. صرف جایگزینی هم مسئله را حل نمی‌کرد. به نظر می‌رسد در این دولت وجوه تشابه عمیقی بین این کارگزاران وجود دارد تا اختلافات سطحی به این منجر نشود که ما چند مسیر واگرا داشته باشیم.

■ منظورم این بود که گویا امروز به معیارهایی نیاز داریم که توجه داشته باشیم همان رویه قبل به دست افراد جدید بازتولید نشود. آن معیارها اصالت دارند تا بتوانند اقتصاد سیاسی بدیل را رقم بزنند.

بله، و نکته خیلی مهم این است که متأسفانه بخشی از نهادهای اداری و رسمی کشور و حتی نهادهای کاملاً دموکراتیک کشور که مظهر این نمایندگی هستند، در سال‌های گذشته به‌دست همان آدم‌های نظام منافع پیشین پشتیبانی‌هایی